Archive of SID

کنراد در آثار ادوارد سعید

حسین پیرنجم الدین
استادیار دانشکدة زبان‌هاي خارجي دانشگاه اصفهان

تاریخ وصول: ۸٤/۱۰/۱۸
تاریخ تأیید نهایي: ۸٤/۱۱/۲۵

چکیده

این مقاله به بررسي نظرات ادوارد سعید دربارة جوزف کنراد مي‌پردازد و مي‌کوشد دلایل مرکزیت این رمان‌نویس را در آراء سعید روشن کند. به نظر نگارنده، بررسي سیر تطور نگاه ناقدانة سعید به آثار و اندیشه کنراد مي‌تواند نمایه‌اي به نسبه دقیق از سیر اندیشه خود سعید باشد. گذشته از وجوه اشتراک زندگي شخصي این دو متفکر، مضامیني چون تبعید، هویت و استعمار نیز در آثار آنان محوریت دارند. سعید در نخستین آثارش نگاهي ادبي و زیبایي‌شناختي به آثار کنراد دارد. اما به تدریج وجه سیاسي نقد او بارزتر و زمینة تاریخي- سیاسي پررنگتر مي‌شود. «دنیوي بودن» ناگزیر متون، به مسألة کلیدي تحلیل‌هاي او بدل مي‌شود و آثار کنراد مثل اعلاي این خصلت متون انگاشته مي‌شوند. از دید سعید، کنراد بهتر از هر نویسندة اروپایي دیگر در هم تنیدگي جهان، متن و نویسنده و پیوند ماهوي میان استعمار و فرهنگ (نمودیافته در گونة فرهنگي بسیار مهم رمان) را ممثل مي‌کند.

واژه‌هاي کلیدي: ادوارد سعید، جوزف کنراد، رمان، فرهنگ، امپریالیسم، شرق‌شناسي.

www.SID.ir

Archive of SID

«همه می‌دانند من شیفتهٔ کنرادم».
ادوارد سعید

مقدمه

ادوارد سعید (۱۹۳۵-۲۰۰۳)، منتقد و فعال سیاسی شهیر را عموماً نظریه‌پرداز «نگرهٔ گفتمان استعمار» (colonial discourse theory) می‌دانند که به نوبه خود الهام‌بخش نحلهٔ ناقدانه «مطالعات استعمار و پسااستعمار» (colonial and postcolonial studies) شد. سعید، که مثل اعلای روشنفکر در زمانهٔ ما بود، مؤلف آثار پرآوازه‌ای چون ***شرق‌شناسی*** (۱۹۷۸)، ***جهان، متن و منتقد*** (۱۹۸۳) و ***فرهنگ و امپریالیسم*** (۱۹۹۳) در زمینهٔ نقد ادبی و فرهنگی است. به طور خلاصه، می‌توان آثار او را در سه زمینه دسته‌بندی کرد: رابطهٔ غرب با شرق در دوران استعمار و مابعد استعمار (و نیز، به معنایی، پیش از استعمار). مسألهٔ فلسطین و به طور عام رابطهٔ جهان عرب/ اسلام با غرب و بازنمایی آن در غرب. و نقش و مسئولیت روشنفکران در جهان معاصر.

سعید به جوزف کنراد، رمان‌نویس لهستانی‌الاصل انگلیسی، سخت علاقه‌مند بود، به گونه‌ای که در جای جای آثارش به او اشاره کرده و برای تبیین کلیدی‌ترین مفاهیم ناقدانه‌اش او را مثال می‌آورد. از حیث سیر زندگی و موقعیت هویتی نیز سیعد و کنراد شباهت‌هایی به هم دارند. این مقاله به بررسی جایگاه کنراد، به عنوان متفکر، نویسنده و ماهیت آثار او از دیدگاه یکی از شاخص‌ترین منتقدان قرن بیستم، و نیز یکی از مطرح‌ترین متخصصان آثار کنراد، می‌پردازد.

در این گفتار ابتدا به همانندی‌های زندگی شخصی سعید و کنراد اشاره می‌شود و سپس مضامین تبعید، هویت، امپریالیسم و استعمار، اهمیت رمان و موقعیت روشنفکر از ورای چند اثر اصلی سعید، که حاوی بیشترین مطالب درباره کنراد هستند، مورد بحث قرار می‌گیرند. به نظر نگارنده، بررسی تحول دیدگاه ناقدانهٔ سعید نسبت به کنراد می‌تواند خط سیر کلی اندیشهٔ انتقادی خود سعید را هم بازنمایاند. از این رو، بحث را با نگاهی به نخستین اثر سعید، *جوزف کنراد و ادبیات داستانی خود زندگینامه‌ای* (۱۹۶۶)، آغاز می‌کنیم و سپس به جهان، متن و منتقد و فرهنگ و امپریالیسم می‌پردازیم و به تناسب، به دیگر نوشته‌های سعید نیز اشاره خواهیم داشت. خواهیم دید که در آثار سعید محافظه‌کاری و سنت‌گرایی و کار ادبی صرف به تدریج به تحلیل‌های جهان‌شمول‌تر و سیاسی‌تر می‌انجامد و دیدگاه ناقدانه و انتقادی منحصر به فردی

www.SID.ir

Archive of SID

شكل مي‌گيرد.

بحث و بررسي

ميان زندگي و وضعيت هويتي سعيد با كنراد، شباهت‌هاي درخور اعتنايي وجود دارد. سعيد خود در مقاله‌اي، نشر يافته به سال ۱۹۹۸، با عنوان گوياي «بين دنياها» (ص ۱۳) به اين نكته اذعان مي‌كند. سعيد در ۱۹۳۵ در بيت‌المقدس به دنيا آمد. خانواده‌اش به مصر مهاجرت كرد و پدر سختگيرش او را به يكي از مدارس انگليسي‌زبان طراز اول قاهره فرستاد. سال‌هاي نوجواني او در تنهايي سپري شد و موسيقي كلاسيك غربي و رمان، تنها سرگرمي‌هاي او بودند. از همين جاست كه مي‌توان علاقة وافر سعيد به رمان‌نويسي چون كنراد و اهميت گونة ادبي رمان در نظريه‌پردازي‌هاي او را رديابي كرد گرفت. عربي مسيحي را تصّور كنيد كه در فلسطين به دنيا مي‌آيد، در قاهره در مدارس انگليسي و آمريكايي تحصيل مي‌كند و سپس براي ادامة تحصيل به آمريكا مي رود و مقيم آنجا مي‌شود. عبارت «بين دنياها»ي او بسيار روشنگر و گوياست. كنراد هم چون سعيد از كودكي خانه‌به‌دوشي را تجربه كرده بود. در نوجواني از لهستان تحت سيطرة روس‌ها مهاجرت كرد و به فرانسه رفت؛ پس از چند سال راهي انگلستان شده و سرانجام تبعة آنجا شد. او نيز «بين دنياها» زيست. هر دو به نوعي طعم استعمار و امپرياليسم را چشيده بودند و سرانجام در كشورهايي زيستند كه خود سابقة سلطه‌جويي داشتند. شخصيت‌هاي مورد توجه سعيد، جملگي به نوعي تبعيدي و جلاي وطن كرده بودند: تئودور آدورنو، آورباخ، والتر بنيامين و كنراد.

از ديد سعيد، آثار مركزي فرهنگ غرب the Western Canon عمدتاً محصول انديشمندان تبعيدي و جلاي وطن كرده است و طرفه اين كه، «كار Canon غرب اين است كه ستاينده و تأييدكنندة استيلاي فرهنگ اروپايي باشد؛ با اين وجود، اغلب محصول انديشة كساني است كه تبعيد آنان را از اين فرهنگ بسي دور كرده است» (اشكرافت و اهلووالیا، ۱۹۹۱، ص ۱۵). مسألة تبعيد، البته، تنها تغيير مكان جغرافيايي نيست، امري ذهني و استعاري نيز هست. از منظر سعيد، مخالف‌انديشي oppositionality سياسي و فرهنگي جوهرة كار روشنفكري واقعي است و تبعيد نوعي واكندن است و وابريدن از تعلّقاتي كه ممكن است كار روشنفكر را محدود سازند. «رسته از پيوندها با وطن، روشنفكر جلاي وطن كرده به نوعي وضوح انديشه و كنش اجتماعي دست مي‌يابد. تبعيد سعيد، تبعيدي است به فضاي ميانين (interstitial space) كه از آنجا مي‌تواند به هر دو

www.SID.ir

Archive of SID

سو بنگرد و واجد روشن‌بيني گردد» (همان). حال، نكته اين است كه جلاي وطن كنراد تا چه حد او را در مقام روشنفكري كه در اواخر سدة نوزدهم مي‌زيست به روشن‌بيني رساند و تا چه حد شرايط خاص زمانة او، ديدش را محدود و مغشوش ساخت.

نخستين كتاب سعيد برگرفته از رسالة دكتري او در دانشگاه هاروارد بود كه در ۱۹۶۶ با عنوان ***جوزف كنراد و ادبيات داستاني خودزندگينامه‌اي*** به چاپ رسيد. در اين اثر سعيد، به زندگي، داستان‌هاي كوتاه و نامه‌هاي كنراد مي‌پردازد ولي به موضوع استعمار و استثمار - از جنبه‌هاي اصلي نقادي سعيد كه در نوشته‌هاي متأخرتر سعيد مطرح شد - اشاره‌اي نمي‌كند. در اين كتاب، زمينة تاريخي آثار كنراد بيشتر براي توضيح‌نامه‌ها و داستان‌هاي كوتاه او به مثابة تجليّات درام ذهني فردي كنراد مطرح مي‌شود. او مي‌كوشد نمود دغدغة كنراد نسبت به هويت خود را در آثار اين رمان‌نويس بررسي كند. در مقدمه مي‌نويسد كه پس از واكاوي انبوه نامه‌هاي كنراد: «به نظرم مي‌آمد اگر كنراد دربارة خود نوشته بود، از مسألة تعريف كيستي خود نوشته بود، آن هم با چنين جد و جهدي، مي‌بايست برخي نوشته‌هايش بر داستان‌نويسي او تأثيري ژرف گذاشته باشد» (سعيد، ۱۹۶۶، ص vii). سعيد از وراي نامه‌هاي كنراد چيزي عجيب در زندگي او كشف مي‌كند كه آن «خلق شخصيتي اجتماعي است كه سرپوشي مي‌شد بر مشكلات ژرفتر و بغرنج‌تر او در هويت و آثارش» (همان). از نظر سعيد يكي از «دغدغه‌هاي وسواس‌آميز» كنراد «عدم اطمينان نسبت به خود» است كه بيشتر در داستان‌هاي كوتاه او نمود مي‌يابد، چون او «معتقد بود زندگي‌اش رشته‌اي اتفاقات كوتاه را مي‌مانست (تا روايتي بلند، مدام و منظم) چرا كه او خود آدم‌هاي متفاوت بسياري، هر يك با زندگي مستقل خود، بود: لهستاني و انگليسي، دريانورد و نويسنده» (همان). حتي نثر كنراد، از ديد سعيد، نمودي از دغدغة هويتي اوست. سعيد نثر احساس‌زده، بيش از حد بديع (overrethorical)، يا، به عبارتي، غيردقيق و ابهام‌آميز كنراد را حاكي از خودنمايي نويسنده نمي‌داند، بل آن را نشاني از تقلاي يك «خارجي خودآگاه» مي‌گيرد كه سعي داشت در زباني بيگانه از تجاربي مبهم بنويسد. «سبك‌مندي» (stylization) نثر كنراد «آسان‌ترين راه براي مخفي كردن خجالت‌انگيزي و دشواري‌هاي حياتي بس درهم‌ريخته بود ... زندگي لهستاني‌اي متكلم به فرانسه، جلاي وطن كرده‌اي خودخواسته و بي‌اندازه سخنور كه زماني دريانورد بوده و حال، به دلايلي كه چندان بر خود او آشكار نبودند، نويسندة

www.SID.ir

Archive of SID

به اصطلاح داستان‌هاي پرماجرا شده بود» (همان، ص ٤).

سعيد در اين كتاب، در واقع روايتي اگزيستانسياليستي از كنراد و آثارش به دست مي‌دهد. در اصطلاح خود سعيد، زندگي كنراد «گشودن روح بود به گستره پهناور وجودي كه بيرون از خود شناخته است» و اين گشودن به «واقعيت وجودي در ژرفترين لاية انتخاب و امكانيت (potentiality)» مي‌انجامد، يعني، همان «زندگي حقيقي ذهن» (همان، ص ٩). او دو شخصيت از آثار كنراد (مارلو و فالك) را مثال مي‌آورد كه با دوراهي وحشتناكي روبه‌رويند: يا بايد بگذارند در «گمنامي بومي» محو شوند، و يا «در گزينه‌اي به همان ميزان خفقان‌آور، خود را با فريب سازشكارانة خودپرستي نجات دهند؛ يا بايد تسليم خائوس (chaos) شوند و يا تسليم نظم خودپرستانه» (همان، ص. ١٣). در اينجا نكتة جالب اشارة سعيد است به «گمنامي بومي» (native obscurity)، يعني محو شدن فرنگيان در آفريقا، شرق يا امريكاي جنوبي (پس‌زمينه‌هاي مكاني بساري از آثار كنراد) كه به «خائوس»، بي‌نظمي مطلق قرين با عدم، مانند شده‌اند. در اينجا سعيد در واقع ناخودآگاه، همان برخورد و رويكردي را نسبت به ديگر غرب (شرق، آفريقا، امريكاي لاتين و به طور خلاصه غير- غرب) كه بعدها آن را به نگاه شرق‌شناسانه (orientalist) منتسب مي‌كند. به ديگر سخن، نگاه سعيد در اينجا رنگي از نگاه شرق‌شناسانه دارد. بايد سال‌ها مي‌گذشت تا سعيد ديدگاه انتقادي معروف خود را بيابد و بالان كند و در اين راه لازم بود هويت شرقي خود را آگاهانه‌تر تجربه كند.

جنگ شش روزه بين اعراب و اسرائيل در ١٩٦٧، يك سال پس از انتشار اولين كتاب سعيد، نقطه عطفي در زندگي و آثار سعيد بود. وي در مصاحبه‌اي از اين چرخشگاه چنين گفته است:

«تصوري كه از خود داشتم اين بود كه آدمي هستم سرگرم كار خود. در اين مسير چيزهايي را جذب كرده بودم. اين واقعيت ذهنم را مشغول كرده بود كه قهرمانان فرهنگي من- ادموند ويلسون، ايزايا برلين و رينولد نيوبوهر- صهيونيست‌هايي متعصب بودند، نه صرفاً طرفدار اسرائيل. در نوشته‌هاشان ناجورترين چيزها را راجع به اعراب مي‌نوشتند ولي من فقط مي‌توانستم از آنها يادداشتبرداري كنم. از حيث سياسي، جايي نبود كه به آن ملحق شوم. وقتي جنگ شش روزه درگرفت در نيويورك بودم و سراپا خرد شدم. در آن لحظه دنياي آشنايم به پايان رسيد. سال‌ها در آمريكا زيسته بودم ولي آن هنگام بود كه شروع كردم به تماس گرفتن با اعراب. تا ١٩٧٠ ديگر سراپا غرق سياست و نهضت مقاومت فلسطين شده بودم» (علي، ٢٠٠٣، ص ٣).

www.SID.ir

Archive of SID

سعيد در ادامه شرح مي‌دهد كه چگونه شروع به خواندن مطالبي دربارة خاورميانه مي‌كند و كم كم متوجه مي شود كه تحريفات و بازنمايه‌هاي نادرست آن‌ها نظام‌مند بوده و منطبق با دستگاه تفكري فراخ و چيره. اين امر او را به برداشتي تاريخي از ادبيات سوق مي‌دهد:

من هنوز هم به نقش زيبايي‌شناختي باور دارم؛ امّا «قلمرو ادبيات» - «براي خود» - يكسره نادرست است. آغازگاه تحقيق تاريخي جدّي بايد اين واقعيت باشد كه فرهنگ به طرز برگشت‌ناپذير درگير با سياست است. من به سنّت ادبي سترگ غرب علاقه‌مند بودم. اين آثار را بايد نه چونان شاهكارهايي تحسين‌برانگيز، بل به سان آثاري درك شده در چگالي تاريخي‌شان خواند تا پژواك يابند. اما فكر نمي‌كنم اين كار شدني باشد بي آن كه آن‌ها را دوست داشته باشيم، بي آن كه خود آثار برايمان مهم باشند (نقل از طارق علي، ۲۰۰۳، ص ٦).

آغازگاه‌ها، نيت و روش (۱۹۷۵) محصول اين دوره است و به «نقاط عزيمتي» از اين دست مي‌پردازد. سعيد در اين اثر نكته‌بيني‌هاي آورباخ، ويكو و فرويد را با قرائتي شگفت از رمان مدرنيستي درمي‌آميزد. شايد بتوان اين اثر را حدفاصلي بين محافظه‌كاري نظري اولية سعيد و ديدگاه انتقادي او در ***شرق‌شناسي*** و آثار بعد از آن به شمار آورد. در اين كتاب نيز اشاراتي به كنراد وجود دارد، ولي نويسنده به مسائل تاريخي و نظري بسيار فراختري مي‌پردازد و ادبيات را به فلسفه، روان‌شناسي و نظريه فرهنگي- انتقادي ربط مي‌دهد. باز هم گونة ادبي اصلي مورد بحث رمان است. سعيد برآمدن رمان اروپايي را از قرن هجدهم تا بيستم بررسي مي‌كند و آن را از حيث «آغازها» (beginnings) وامي‌كاود. او رمان را تا پيش از پيدايش مدرنيسم، داراي منش و «نقش شبه- پدرسالارانه» مي‌داند و معتقد است كه پس از مدرنيسم، اين نقش تقريباً به «مكمليّت تام» (total supplementarity) بدل مي‌گردد (سعيد، ۱۹۷۵، ص ۱۵۱). او در پرداختن به مسألة «آغازگاه‌ها» در نظرية انتقادي به اشكال تفكر انتقادي فرانسوي چون ساختارگرايي، پساساختارگرايي و ساخت‌شكني مي‌پردازد. گرچه پيوند ادبيات با فلسفه، روان‌شناسي و نظريه فرهنگي- انتقادي مؤكد مي‌شود، ولي توجه خاصي به همبافت‌هاي تاريخي- سياسي متون ديده نمي‌شود. به مثل، رمان ***نوسترومو*** از حيث زندگي روان‌شناختي خود كنراد بررسي مي‌شود و به زمينه‌هاي استعماري- پسااستعماري مؤلف و متن پرداخته نمي‌شود. در دو اثر بعدي سعيد است كه اين موضوعات در كانون توجه قرار مي‌گيرند.

www.SID.ir

Archive of SID

شرق‌شناسي (۱۹۷۸)، به قول طارق علي، «آميزه‌اي است از شور جدلي فعال سياسي و حرارت منتقدي فرهنگي» (۲۰۰۳، ص ٤). قدرت بازنمايي (representation)، پيوند دانش و قدرت و نقش آن در استيلاي غرب بر شرق، مضمون اساسي اين اثر بسيار تأثيرگذار است. نگرة اصلي سعيد در اين كتاب اين است كه گفتمان شرق‌شناسانه (orientalist discourse) كه مدعي «شناخت» شرق بوده و هست، در واقع شكلي بود از سلطة غرب بر «ديگر» اروپا («شرق»)، چرا كه غرب بازنمايي شرق را در اختيار داشته و آن را به مثابة سلسله‌اي از پيش‌فرض‌ها و نگرش‌هاي نابررسيده ابقا كرده و مي‌كند؛ شرق‌شناسي «نوعي فرافكني و خواست غرب است براي استيلا بر شرق» (سعيد، ۱۹۷۸، ص ۹۵). و البته فرهنگ ابزاري است كاري است براي محقق كردن اين «خواست غرب»، چرا كه ميان فرهنگ، سياست و قدرت، پيوندي تنگاتنگ و ناگسستي وجود دارد.

در اين اثر، تنها چند اشاره به كنراد وجود دارد، شايد به اين دليل كه آثاري از كنراد كه مايه‌ها و مطالب شرقي دارند، مثل چند رمان اولية كنراد معروف به سه‌گانة مالزيايي (*حماقت آلماير*، *راندة جزاير* و *نجات*)، به شرق و جنوب شرق آسيا مربوط مي‌شوند، حال آن كه ***شرق‌شناسي*** متمركز بر خاورميانه و به ويژه اعراب است. همين چند اشارة گذرا، اما، مباحث مهم اثر را ممثل مي‌كنند. فصل سوم كتاب با عنوان «شرق‌شناسي در زمان حاضر» با نقل قولي از دل تاريكي آغاز مي‌شود: «فتح زمين كه اغلب به معناي گرفتن آن از كساني است كه چهره‌شان با ما متفاوت است، يا بيني‌شان از ما پهن‌تر، اگر دقيق شويم، چيز قشنگي نيست. آن چه اعاده‌اش مي‌كند، تنها ايدة آن است. ايده‌اي در وراي آن؛ ايده و نه تظاهري احساساتي؛ و باوري ناخودخواهانه به آن ايده – چيزي كه بتوان برافراشت‌اش، تعظيم‌اش كرد و برايش قرباني كرد...» (نقل در سعيد، ۱۹۷۸، ص ۲۰۰). اين نقل قول ممثل‌كنندة ديدگاه كنراد است، نسبت به مسألة استعمار، ديدگاهي تناقض‌آميز كه سعيد در آثار بعدي خود آن را به تفصيل وامي‌كاود.

در بحث از اهميت جغرافيا در شرق‌شناسي و تفكر شرق‌شناسانة غرب در قرن نوزدهم، سعيد باز صحنه‌اي از *دل تاريكي* كنراد را مثال مي‌آورد، صحنه‌اي كه در آن مارلو از علاقة شديدش به نقشه‌ها در كودكي مي‌گويد: «ساعت‌ها به امريكاي جنوبي، آفريقا و استراليا خيره مي‌شدم و خود را در تمام افتخارات اكتشاف‌ها غرق مي‌كردم. آن وقت‌ها نقاط خالي زيادي روي [نقشه] زمين وجود داشت.

www.SID.ir

Archive of SID

وقتي يكي از آنها را مي‌ديدم كه جذابيتي خاص داشت (ولي همه چنين مي‌نمودند) رويش انگشت مي‌گذاشتم و مي‌گفتم "بزرگ كه شدم، مي‌رم اونجا"» (نقل در سعيد، ۱۹۷۸، ص ۲۱٦). سعيد اين بخش از رمان كوتاه كنراد را تمثيلي مي‌گيرد از گسترش جغرافيايي غرب به شرق، چه در حيطة ذهن و تفكر و چه در عمل. «مهم آن بود كه جهان‌گيري صرف به ايده‌اي آراسته گردد، اشتهاي تصاحب فضاي جغرافيايي بيشتر به نظريه‌اي دربارة رابطة خاص جغرافيا از يك سو و مردمان متمدن و نامتمدن از سوي ديگر تبديل شود» (همان). در جايي هم (ص ۲٤۲) سعيد لارنس عربستان را به كورتز *دل تاريكي* تشبيه مي‌كند كه «خود را از زمين واكنده بود تا به واقعيتي نو بدل شود.»

جهان، متن و منتقد (۱۹۸۳)، همان‌گونه كه از عنوان بر مي‌آيد، معطوف به بررسي پيوند و درهم تنيدگي متن و منتقد با جهان است (واقعيات جغرافيايي، تاريخي، سياسي، فرهنگي، فردي ...). سعيد در اين اثر، مفهوم «دنيوي بودن» (worldliness) را مطرح مي‌كند و تفصيل مي‌دهد كه به گمان منتقدان، كليدي‌ترين مفهوم در آثار سعيد است. او مي‌كوشد «درهم‌تنيدگي» متون با جهان مادي، با جامعه، با فرهنگ و با سياست و قدرت را بازنمايانند. يك متن (text)، همين كه *متن* است، هستنده‌اي (being) است در جهان (۱۹۸۳، ص. ۳۳). متن (text هم‌ريشه است با texture به معناي نسج، بافت و textile به معناي منسوج) با رشته(پيوند)هايي (affiliations ، با ريشه fil به معناي رشته، تار، نخ و، توسعاً، فرزند) در جهان «تنيده» و «بافته» شده است. متن تنها ساختاري لغوي و نحوي نيست، بل فراورده و كنشي فرهنگي است كه در بطن روابط قدرت، توليد شده است (سعيد، ۱۹۸۳، ص ۱۲۹).

تناقضات موجود در متون كنراد نسبت به مسألة استعمار و امپرياليسم، مخالفت نيم‌بند او با آن - برنتافتن چگونگي اعمال استعمار و تأييد ايدة آن – را بايد دقيقاً در همين «دنيوي» بودن، در موقعيت خاص هويتي نويسنده و اوضاع تاريخي- سياسي- فرهنگي و روابط قدرت در زمانة او بازجست. سعيد فصلي كامل از اين كتاب را به كنراد اختصاص مي‌دهد. او در تبيين مفهوم «دنيوي بودن» يا «دنيويت» به مقالة پل ريكور، پديدارشناس فرانسوي، با عنوان «متن چيست: توضيح و تفسير» اشاره مي كند كه در آن نويسنده مدعي شده بود:

زبان ... و به طور كلي تمام نشانه‌هاي عيان زبان، گفتمان را در واقعيت انضمامي (circumstantial) فراگيرندة مورد گفتمان (instance of discourse)

www.SID.ir

Archive of SID

جاگير مي‌كنند. از اين رو، در گفتار زنده، معناي مطلوب آن چه مي‌گوييم به سوي ارجاعي واقعي ميل مي‌كند، يعني همان كه «درباره اش» بحث مي‌كنيم ... وقتي متني جاي گفتار را مي‌گيرد، ديگر چنين وضعي وجود ندارد ... به اين معنا كه به تعويق مي‌افتد، يك متن به نوعي «پا در هواست،» بيرون جهان يا بدون جهان است (نقل از سعيد، ۱۹۸۳، ص ۳٤).

امّا سعيد تأكيد مي‌كند كه برخلاف نظر ريكور، متون به اشكال گوناگون - كه گاه نامرئي‌اند و كار نقد مرئي كردن آن‌هاست - درگير و درتنيده در موقعيت ضمني (circumstance)، زمان، مكان و جامعه‌اند. متون «به طور خلاصه، در جهان‌اند (in the world) و از اين رو دنيوي‌اند (worldly) » (همان، ص. ۳۵).[۱] سعيد نيز مانند دريدا، كه برتري گفتار بر نوشتار را رد مي‌كند، اين نظر را كه متن نوشته صرفاً بازتاب يا بازتوليدي از متن گفتاري ايده‌آل است رد مي‌كند. اما «ديدگاه دريدا، با «تعويق» deferral دلالت، نامحدود بودن تفسير، دستكم در نظر، القاكنندة معنايي است كه هماره به سمت بي‌معنايي ميل مي‌كند، چون هيچ‌گاه نمي‌تواند به طرزي رضايت‌بخش در جهان قرار گيرد» (اشكرافت و اهلواليا، ۱۹۹۳، ص ۳۹). برخلاف، از ديد سعيد، متون بر تفسيرشان محدوديت‌هايي تحميل مي‌كنند؛ راه‌هايي هست كه به واسطة آن‌ها «نزديكي جسم جهان (the world’s body) به جسم متن، خواننده را وامي‌دارد هر دو را ملحوظ كند» (سعيد، ۱۹۸۳، ص ۳۹).

اگر متون در جهان‌اند، دنيوي‌اند و رشته‌پيوندهاي گوناگون آن‌ها را در دنياي مادي درتنيده‌اند. پس يكي از كاركردهايشان جلب توجه دنيا نسبت به خود است كه به طرق مختلف صورت مي‌گيرد (اشكرافت و اهلواليا، ۱۹۹۹، ص ۳۹). سعيد در شرح اين در-جهان- بودن نويسندگاني چون جرارد منلي هاپكينز، اسكار وايلد، و، البته، كنراد را مثال مي‌آورد. در آثار اينان موقعيت تخيّلي وجهي انضمامي (concrete) مي يابد، يا، به عبارت ديگر، اين آثار متضمن موقعيت‌هاي ضمني صريحي‌اند كه آن‌ها را در جهان درمي پيوندند. در آثار اين نويسندگان «تعامل طرح‌ريخته بين گفتار و دريافت آن، بين كلاميت (verbality) و متنيت (textuality)، خودموقعيت متن است، خود را در جهان قرار دادن متن است» (سعيد، ۱۹۸۳، ص ٤۰). به عنوان مثال، سعيد دربارة شعر هاپكينز مي‌گويد: «اين جهان [براي او] كلمه است، بيان است، گواه خداوند است» و هر پديده‌اي در اين جهان خود را چونان واحدي

۱- البته، همان‌طور كه عنوان كتاب سعيد مي‌رساند، بازتوليد متنيت در نقد نيز كنشي دنيوي است (سعيد، ۱۹۸۳، ص ۳۵).

www.SID.ir

Archive of SID

لغو بازگو مي‌كند (همان).[۲]

به همين ترتيب، شيوة بازنمايي شگرف كنراد، وضعيت بازگو كردن (يا روايت كردن) آن را به نمايش مي‌كشد، برمي‌انگيزد و با موقعيت مي‌كند. البته، اين يكي از ويژگي‌هاي كلي رمان مدرنيستي است كه كنراد از پيشگامان آن به شمار مي‌رود. مي‌دانيم كه در اين نوع ادبيات داستاني، چگونگي بازنمايي مهم‌تر يا دست‌كم همسنگ موضوع بازنمايي است. به مثل، در *دل تاريكي* يكي از دغدغه‌هاي هميشگي مارلو، راوي رمان، اين است كه آيا مخاطبان او قصه را مي‌فهمند.[۳] در اين شيوه، نقل قول (غير) مستقيم فراوان به كار مي‌رود و هم‌ياري ميان تصويرپردازي بصري و پرداخت سمعي بسيار بسامان و ظريف است و به واقع همان معناي اثر است؛ تنها مواجهة انسان و سرنوشت‌اش در ميان نيست، مواجهه گوينده و شنونده/ نويسنده و خواننده نيز در كار است (اشكرافت و اهلواليا، ۱۹۹۹، ص ٤٠). متون نوشتة كنراد ناتمام مي‌نمايند و در حال شدن، و اين از اهميّت و فوريت موقعيت متن نمي‌كاهد، بل اگر خواننده را درگير در فرايند متن بينگاريم، خواهيم ديد كه ديالكتيك نوشتن و خواندن در واقع بر فوريت متن مي‌افزايد (سعيد، ۱۹۸۳، ص ٤٤). پس نويسندگاني چون كنراد كلام را والايش مي‌دهند و از اين رهگذر متن ساكت را به دنياي گفتمان پيوند مي‌زنند. اما، آيا اين هم‌ياري يا ديالكتيك گوينده و شنونده، چنان كه پل ريكور القا مي كند، به معناي همساني و هم‌ارزي آن دوست؟ پاسخ اين است كه دقيقاً همين نابرابري روابط گفتماني است كه موجد شرق‌شناسي به مثابه زمينه‌اي به اصطلاح عالمانه شد (سعيد، ۱۹۸۳، ص ٤٧). به قولي، اين رابطه بيشتر به رابطة ميان استعمارگر و استعمار شده يا ظالم و مظلوم مي‌ماند: «كلمات و

۲- مثال ديگر سعيد از اين درتنيدگي متن در جهان اسكار وايلد است. «از يكي از هم‌عصران وايلد نقل است كه چنان مي‌نمود كه هر چه وايلد مي‌گفت ميان علائم نقل قول قرار داشت» (سعيد، ۱۹۸۳، ص ٤٢). اين امر در مورد نوشته‌هاي او نيز صدق مي‌كرد، گويي نفس نوشتن براي او يك «ژست» بود (همان). نكتة ديگر تأثيري است كه يك متن، نامه‌اي كه منجر به حبس وايلد شد، بر زندگي او اثر گذاشت، متني كه «واقعيت انضمامي آن نه تنها اندك، كه بيش از حد بود» (همان).

۳- مارلو بسياري از جملات خود را با «متوجه‌ايد؟» يا «مي‌دانيد؟» آغاز مي‌كند. وقتي سعي دارد از برداشت خود از كورتز، پيش از ديدن او سخن بگويد، به مخاطبان خود بر عرشة قايق تفريحي مي‌گويد «مي‌توانيد تجسم‌اش كنيد؟ ببينيدش؟ به نظرم سعي دارم رؤيايم را برايتان بازگو كنم ... نه، اين ناممكن است ...» (*دل تاريكي*، ص ۳۰). به ديگر سخن، اين رمان درباره ناممكن بودن روايت است.

www.SID.ir

Archive of SID

متون چنان دنيوي‌اند كه كارايي آن‌ها، و در برخي موارد حتي كاربردشان، يعني چيزي غير از تملّك، اقتدار، قدرت و زور نيست» (همان، ص ٤١).

مبسوط‌ترين و باليده‌ترين شرح اين «دنيوي» بودن آثار كنراد را در فرهنگ و *امپرياليسم* مي‌يابيم. سعيد در اين اثر به علاقة پيوسته خود به كنراد و ارجاع فراوان به او اشاره كرده و علت آن را توضيح مي‌دهد: «او بيش از هر كس ديگر به نمودها و فزون‌يافتگي‌هاي فرهنگي ظريف امپرياليسم پرداخته است» (١٩٩٣، ص ٢٢٧). اين اثر را مي‌توان تكلمه‌اي بر *شرق‌شناسي* دانست چرا كه به همان مضامين اساسي سلطه و استعمار غرب مي‌پردازد ولي اين بار، با ملحوظ كردن نقش مقاومت در برابر آن. فرهنگ غرب، به ويژه بريتانيا، در كانون توجه نويسنده قرار دارد و او باز هم بر رمان و رابطه‌اش با قدرت استعماري انگلستان در قرن نوزدهم تأكيد مي‌كند. سنگپاية نظري او در اين اثر اين است كه كاركردهاي نهادي، اقتصادي و سياسي امپرياليسم، بدون قدرت فرهنگي تغذيه‌كنندة آن‌ها متصوّر نبودند. به همين ترتيب، رمان و امپرياليسم اروپايي نيز سواي هم متصور نيستند (همان، ص. ٨٣). او اصطلاح «ساختار ارجاع و رويكرد» را از ريموند ويليامز، منتقد انگليسي مورد علاقه‌اش، وام مي‌گيرد و براي رمان در اين «ساختار» جايگاهي ويژه قائل است. از ديد او رمان بيش از هر ژانر ديگري نشان مي‌دهد كه چگونه فرهنگ امپرياليستي هم در واقعيات سياسي استيلاي جهاني دخيل بوده و هم فراوردة آن است. به ديگر سخن، درهم‌تنيدگي جهان و متن، بيشترين نمود را در رمان مي‌يابد. از منظر سعيد، اگر خاستگاه رمان را بكاويم «خواهيم ديد كه الگوهاي وثوق روايي رمان از يك سو، و چينش ايدئولوژيك پيچيده‌اي كه در پس گرايش به امپرياليسم وجود دارد، به طرزي مطلقاً غير تصادفي با هم تلاقي مي‌كنند» (همان، ص ٨٢).

پس نسبت رمان و امپرياليسم چيزي فراتر از، به مثل، گنجاندن پيامي استعماري در آن است. اين نسبت ماهوي است. مثال سعيد باز هم رمان‌هاي كنراد است. او معتقد است كه رويكرد دوپهلوي كنراد به امپرياليسم (تأييد انديشة آن و برنتافتن شيوه اِعمال‌اش) چيزي است كه «در بطن اين شكل روايي، آن گونه كه او به ارث‌اش برده بود و مي‌نوشتش، حك شده است» (همان). البته منظور سعيد اين نيست كه رمان و حتي فرهنگ، در معنايي وسيع‌تر، «موجد» امپرياليسم شدند، بل رمان، به مثابه

www.SID.ir

Archive of SID

يكي از مهم‌ترين مصنوعات فرهنگي بورژوازي، و امپرياليسم سواي يكديگر متصوّر نيستند (همان، ص ٨٤).

اين پيوند تنگاتنگ، در رمان انگليسي نمود بيشتري يافته است، چون برآمدن و چيرگي رمان انگليسي در قرن نوزدهم، پديده‌اي منحصر به فرد بود. قدرت استعماري بريتانيا و پايندگي و تداوم آن چنان «تفصيل»[٤] و بروزي در رمان انگليسي مي‌يابد كه مانندش را نمي‌توان در اشكال فرهنگي ديگري يافت (همان، ص ٨٧). تسلسل و پيوستگي سياست استعماري بريتانيا در سراسر قرن نوزدهم در توصيف رمان انگليسي از بريتانيا به سان كانون امپرياليسم فرانمايي شده است. ديگر اين كه، نمي‌توان نمونه‌هايي از رمان انگليسي را يافت كه در آن‌ها انديشه استعمار و امپرياليسم به طور جدّي به نقد و پرسش كشيده شده باشد.

رمان كوتاه *دل تاريكي*، كه اثري است نمونه‌وار از كتراد، ونيز ادبيات انگليسي دوران استعمار (colonial literature)، ديدگاه سعيد را نيك ممثل مي‌كند. از نظر اشكرافت (١٩٩، ص ١٤) علاقة پيوسته و حتي «وسواس‌آميز» سعيد به كنراد، نشان‌دهندة جذابيت موضوع چندپهلويي و ابهام‌آميز بودن فرهنگي امپرياليسم است. گرچه كنراد از استعمار بيزار بود، ولي به نوعي آن را ناگزير مي‌انگاشت، زيرا او نيز فرزند زمان خويشتن بود. «جوزف كنراد براي سعيد نمايندة ناگزيري برخي جنبه‌هاي فرهنگ و فرايند امپرياليسم در تصاريف‌اش در توليد فرهنگي است» (همان).

در آغاز *دل تاريكي*، راوي رمان به مقايسة كشورگشايي و امپرياليسم روم باستان و بريتانيا، و به طور كلي اروپاي مدرن، مي‌پردازد و تأثرات خود را از دل جنگل‌هاي آفريقا (دل تاريكي) با آن فرماندة رومي فرضي در هنگام فتح انگلستان به دست روم مقايسه مي‌كند: «آنان استعمارگران واقعي نبودند، مديريت‌شان اعمال زور صرف بود، آنان كشورگشا بودند و براي اين كار فقط زور لازم است ... آن چه را مي‌توانستند غارت مي‌كردند، محض غارت كردن. كارشان دزدي خشونت‌آميز بود، كشتار در مقياس كلان بود» (*دل تاريكي*، ص ١٠). از ديد مارلو، راوي

٤- «تفصيل» را برابر elaboration گذاشته‌ام كه در نقد سعيد اصطلاحي است وام گرفته از گرامشي (ميلر، ١٩٩١، ص ٣). سعيد عنوان يكي از كتاب‌هاي خود در باب موسيقي را ***تفاصيل موسيقايي*** (١٩٩١) گذاشت. از ديد او، موسيقي، يا آثار هنري به طور كل، در «تفصيل» يا بسط و شاخ و برگ دادن به سامان‌ها و شاكله‌هاي اجتماعي دخيل‌اند و از اين لحاظ معمولاً در خدمت تثبيت و ابقاي روابط اجتماعي‌اند (همان).

www.SID.ir

Archive of SID

داستان، آن چه استعمار اروپاييان را از اين قهر و زور صرف متمايز مي‌كند و توجيه‌پذير «ايده آن است، ايده‌اي در پس آن» (همان). باز هم سعيد، مثل *شرق‌شناسي*، اين قطعة كليدي را نقل مي‌كند و در ادامه، پس از اين گوشزد كنايه‌آميز كه مستفيض شدن از «ايده»، استعمار مشروط به جان در بردن از كشتار و سوختار اوليه آن است، وي توضيح مي‌دهد كه ايدة خود- توجيه‌كننده «رسالت» استعماري، تنها بهانه‌اي است تا استعمارگران گناه از خود بشويند، گرچه از بدو امر نيز اين ايده برساخته شده بود، تا جاده صاف كن استعمارگران باشد (سعيد، ۱۹۹۳، ص ۸۲). تفاوت ميان امپراتوري‌هاي استعماري نوين اروپايي، با امپراتوري‌هاي روم، اسپانيا و حتي اعراب در نظام‌مند بودن آن‌ها بود، در اين كه مي‌توانستند خود را تجديد و بازتوليد كنند، نه اين كه صرفاً كشورگشايي كنند، تاراج كنند و بروند. «مسأله آزمندي صرف نيز نبود، بل باورهاي سخت تبليغ‌شده دربارة *رسالت متمدن كردن* در كار بودند. فرض بر اين بود كه ملل استعمارگر نه تنها حق، كه وظيفه داشتند بر ملل "گم گشته در بربريت" حكم رانند» (همان). و كنراد از اين لحاظ بسيار جالب توجه است كه ريشه‌دار و گزيرناپذير بودن فرهنگ استعمار و امپرياليسم – و تناقضات – آن را نيك مي‌نمايانند. او استعمارمداري به رغم خويش بود.

از ديد سعيد حتي انتقاد معروف چينوا آكه‌بي، منتقد و نويسندة آفريقايي، از كنراد[۵] نيز حق مطلب را دربارة اين وجه از آثار كنراد، به ويژه در رمان‌هاي متأخري چون *نوستروموو* و *پيروزي*، ادا نمي‌كند. او باز هم دربارة دوگانگي ديدگاه كنراد، كه آشكارترين نمود آن را در *دل تاريكي* مي‌توان ديد، مي‌نويسد: «اكثر تفاسير از اين اثر به درستي شكاكيت كنراد نسبت به استعمار را متذكر مي‌شوند، ولي به ندرت اذعان مي‌شود كه مارلو در بازگفتن سفرش به آفريقا بر سلطة اروپا بر آفريقا صحه مي‌گذارد» (۱۹۹۳، ص ۱۹۸). مارلو، همان گونه كه در آغاز رمان اشاره مي‌كند، آرزومند آن است كه مستعمرات را بر نقشة استعماري بنشاند و آن را به «زير يد طولاي زمانمندي تاريخ روايت‌پذير» (همان) درآورد. پس آثار كنراد مثل اعلاي اين واقعيت‌اند كه روايت متعارف در كانون «خصايص سلطه‌جويانه و

۵- آكه بي كنراد را نژادپرستي مي‌خواند كه بوميان آفريقا را يكسره عاري از خصايص انساني توصيف كرده است.

www.SID.ir

Archive of SID

فزون‌خواهانة امپرياليسم» قرار دارد (سعيد، ۱۹۹۳، ص ۳۳۰)[۶]. و البته خوانندگان زمان كنراد نيز فرزند زمان خويشتن بودند و از آنان انتظار نمي‌رفت «از سرنوشت بوميان بپرسند يا دغدغه‌اش را داشته باشند. برايشان مهم اين بود كه چگونه مارلو امور را درك مي‌كند، زيرا بدون روايتي كه او عامدانه طرح ريخته، تاريخي قابل بازگو كردن، داستاني قابل پرداختن و مرجعي قابل مشورت وجود نداشت» (سعيد، ۱۹۹۳، ص ۲۰۰).

سعيد شكاكيت كنراد را به «خودآگاهي طعن‌آميز ديدگاه مدرنيستي پساواقع‌گرايانه» منتسب مي‌كند و كنراد را در كنار ديگر نويسندگان شاخص مدرنيسم همچون فورستر، مالرو، جويس، ت. س. اليوت، پروست، توماس مان و ييتز متأثر از «فشارهاي بيروني امپرياليسم» بر فرهنگ مي‌داند (سعيد، ۱۹۹۳، ص ۲۲۷). به عبارت ديگر، با آن كه از يك منظر داستان‌ها و رمان‌هاي كنراد بازتابانندة «سيماي تهاجمي امپرياليسم در دوران اوج» است، اما از رهگذر «خودآگاهي، گسستگي، خود- ارجاعي و طعن و طنز خورندة» شاخص فرهنگ مدرنيستي اين آثار روايتي متفاوت و چند پهلو از استعمار و امپرياليسم به دست مي‌دهند (همان). و اين هم سخن آخر سعيد دربارة مضمون استعمار در آثار كنراد: «در نهايت، مخاطبان كنراد اروپايي بودند و داستان‌نويسي او در عمل، مؤيد و نه مخالف» واقعيت استعمار و امپرياليسم و «تعميق‌دهندة آگاهي از آن بود، گرچه از قضا شكاكيت خورندة خود كنراد از اين رهگذر مفري مي‌يافت» (سعيد، ۱۹۹۳، ص ۲۰۰).

۶- همان طور كه سعيد استعمار و امپرياليسم باستاني روم را با نمونة اروپايي‌اش در قرن نوزدهم مقايسه مي‌كند، هژموني آمريكا را نيز با استعمار كهنة اروپا مي‌سنجد. اين قطعه تأمل‌برانگيز را به طور كامل نقل مي‌كنم، با اين توضيح كه زمينة مورد اشارة اين قطعه دوران پس از جنگ اول امريكا عليه عراق است. «دروني كردن هنجارهاي مورد استفاده در گفتمان فرهنگي، قواعدي كه بايد پس از ايراد اظهارات از آنها تبعيت كرد، تاريخي كه رسمي مي‌شود، در قبال تاريخي كه رسمي نيست، تمام اين‌ها شيوه‌هاي سامان بخشيدن به مباحث عمومي در جوامع است. در اينجا فرق در اين است كه مقياس بس كلان قدرت جهاني امريكا و قدرت متناظر اتفاق نظر داخلي- ملي آن، كه محصول رسانه‌هاي الكترونيك است، بي‌سابقه است. مقابله با هيچ وفاق و اتفاق نظري چنين سخت و تسليم شدن ناخودآگاه به آن چنين سهل و منطقي نما نبوده است. كنراد كورتز را چونان اروپايي‌اي در جنگل‌هاي آفريقا و گولد [شخصيتي در رمان *نوستروموِ*] را چونان غربي‌اي منورالفكر در كوه‌هاي امريكاي جنوبي مي‌ديد، هر دو توأمان قادر به متمدن كردن و نابود كردن بوميان. همان قدرت، در مقياسي جهاني، در مورد امريكاي امروز نيز ... صدق مي كند» (سعيد، ۱۹۹۳، صص ۳۹۱-۹۲).

www.SID.ir

Archive of SID

نتيجه‌گيري

جوزف كنراد در آثار و ديدگاه انتقادي ادوارد سعيد، جايگاهي كليدي دارد. بررسي سير تطّور نگاه ناقدانة سعيد به آثار كنراد مي‌تواند نمايه‌اي باشد، بالنسبه دقيق، از سير انديشة خود سعيد. وجوه اشتراك اين دو انديشه‌ورز را، گذشته از شباهت‌هاي زندگي شخصي‌شان، بايد در دغدغه‌هاي فكري آنان يعني مضامين تبعيد، تناقض‌آميزي هويت، امپرياليسم و استعمار و اهميت رما به مثابه گونة ادبي يكّه ادبيات مدرن جست. در اولين كتاب سعيد، دربارة وجه شرح حالي داستان‌نويسي كنراد، نويسنده روايتي هستي‌گرايانه از زندگي و آثار كنراد، با تأكيد بر جنبة زيبايي‌شناختي آن‌ها، به دست مي‌دهد و به زمينه تاريخي- سياسي في‌نفسه التفات نمي‌كند. اما در همين اثر نيز يكي از بن‌مايه‌هاي انديشة سعيد، يعني مسألة تناقض‌آميز هويت مطرح مي‌گردد. به تدريج نگاه صرفاً ادبي و زيبايي‌شناختي سعيد وجه سياسي بارزتري مي‌يابد و زمينة تاريخي- سياسي در آثار او پررنگ‌تر مي‌شود. «دنيوي بودن» ناگزير متون به مسألة بنيادين تحليل‌هاي سعيد بدل مي‌شود. باز هم كنراد مثل اعلاي اين خصلت متون قلمداد مي‌شود، چرا كه، از ديد سعيد، در آثار او بيش از هر نويسندة ديگر مي‌توان «نمودهاي فرهنگي ظريف امپرياليسم» - از بارزتزين وجوه متون غربي در قرون هجدهم و نوزدهم ـ را بازجست. رويكرد تناقض‌آميز كنراد به مسألة استعمار، از نظر سعيد، درهم‌تنيدگي جهان، متن و نويسنده و پيوند ماهوي ميان استعمار و رمان اروپايي را نيك ممثل مي‌كند.

منابع

1- Ali, T., "Remembering Edward Said." ***New Left Review***, 24 (November-December 2002), 5-13.

2- Ashcroft, B. and Ahluwalia, P., ***Edward Said, The Paradox of Identity***. London: Routledge, 1991.

3- Conrad, J., ***Heart of Darkness***. New York: WW. Norton, 1988 [1899].

4- Kennedy, V., ***Edward Said, A Critical Introduction***. Cambridge MA: Polity Press, 2000.

5- Miller, D., 'Privacy and Pleasure: Said on Music,' ***Post-Modern Culture***, 2 (1991), 1- 11.

6- Said, E. W., ***Beginnings: Intention and Method***. London: Granta Books, 1997 [1975].

7- ————————, 'Between Worlds,' ***London Review of Books***, 20, 9 (7 May 1998), 3-7.

8- ————————, ***Culture and Imperialism***. London: Chato and Windus, 1993.

9- ————————, ***Joseph Conrad and the Fiction of Autobiography***. Cambridge, MA: Harward Uinversity Press, 1966.

10- ————————, ***Orientalism***. New York: Vintage, 1978.

11- ————————, ***The World, the Text and the Critic***. Cambridge, MA: Harward University Press, 1983.

www.SID.ir